شورای فرشتگان:

ندا رسید ز درگاه قادر منّان که ای ملائک مأمور خلقت انسان

مرا اراده تعلّق گرفته بر بنیاد کنم بروی زمین خلقت بشر ایجاد

شما یکایک‌تان مجریان فرمانید مراقبان من از بهر نوع انسانید

شما وظیفه‌تان زنده کردن جانست شما وظیفه‌تان قبض جان انسانست

شما مدیر امور معاش و ارزاقید بشیر مرحمت و التفات و ارفاقید

شما دو کاتب اعمال بر دو طوماريد محاسبان دو خوب فعل و کردارید

مقرّتان بهمه عمر دوش انسانست به‌دست هر یکتان یک دو کفّه میزانست

رقم زنید در آن خوب و زشت آدم را عیار نیّت و فعل و فزونی و کم را

که فعل و نیّت هر بنده‌ای به روز جزا دهد به فاعل آن آنچه را که هست سزا

آزادگان:

بهشت جای هر آن بنده‌ای که روحانی است جهنم است مقرِّ هر آنکه ظلمانی است

بهشت مأمن آزادگان پلک سرشت که در حیات بجز تخم عقل و علم نکشت

سپاهیان سرافراز عدل و آزادی منادیان حق و صلح‌جوئی و رادی

مبارزان حقیقت، معاندان ستم به پیش جیش ستمکار قد نموده علم

مدافعان رشید حقوق مظلومان فدائیان شجاع نجات محرومان

عَلَم بدوش شهیدان ضدّ استبداد عدوی غول ستم برق خرمن بیداد

مجاهدان خدا خوی از خودی رسته صفِ سپاه هوس‌های نفس بشکسته

زدوده از دل و جان لوث خودپرستی را بخون پلک فروشسته ننگ و پستی را

مناهیان خلائق زکفر و شرک و فساد مخالفان قوی پنجه دیو ظلم و عناد

سزای نیّت و اعمالشان بهشت برین نهاد و فطرت و ایمانشان چو حبل متین

دژخیمان:

جهنّم است مکان سیه‌دلان عنود که از عناد به حق دید دیده برنگشود

هر آن به حرمت حکم خدای بی‌پرواست هر آن که وسوسه‌انگیز و فتنه در سرهاست

هر آنکه عقل و کمال بشر کند زائل هر آنکه بین من و بندگان شود حائل

هرآنکه نوع بشر را کشد به بیگاری سرشک دید بیچارگان کند جاری

هرآنکه پنجه گشاید به غصب بیت‌المال خلایق از ستم و آز او به استیصال

هرآنکه بر بشریت بدی روا دارد به سرزمین عواطف نهال کین کارد

هر آن کسی که بدآموز و فتنه‌انگیز است هرآنکه تیغ کجش در قتال خونریز است

هرآنکه فلسفه بافد که انقطاع حیات رسد بمرز نهائی چو در رسید ممات

جهان و هرچه در آنست نیست جز هپروت چه جای آنکه رسد تا مدارج جبروت

بشر پدیده‌ای از ابتدا چنان سنگ است بجز غرایزش او را چه عزم و آهنگ است

چو چارپای دمی چند در چراگاه است چو جان سپرد، چنان لاشه موش در چاه است

هر آن امیر که پاس حقوق خلق نداشت هر آن شریر که جز بذر شوم ظلم نکاشت

هر آن امین که از زرّ و سیم بیت‌المال بخلق کرد حرام و به خویش کرد حلال

زنور دید معصوم شمع قندیلش زاشک بیو مظلوم سود تنزیلش

منافقان ز دل منکران یزدانند ولی بنام خدا عاملان دیوانند

تمام نفس‌پرستان که پیرو هوسند به فسق و مظلمه سرگرم و ظاهراً عسسند

زاشک چشم یتیمان قَرابه‌ها نوشند زتار و پود اسیران بِتَن قبا پوشند

زنند آتش کین باغ زندگانی را خزان کنند چمنزار مهربانی را

که تا دو روز سمند مراد خود تازند هزار جان گرامی فدای خود سازند

بنام دین و عدالت دهان و لب دوزند دل غمین بلادیده بندگان سوزند

نهال باغ مرا آنکه ریشه‌کن سازد عصیر تلک بخُم خانه درد و دن سازد

سزایشان به جهنم شرار نیرانست برای هرکه حساب و کتاب و میزانست

* * *

اساس حقّ کتاب پیمبران من است خصوص فرقان کان آخرین بیان من است

چو عقل بر هم بندگان ودیعت ماست هر آنکه خیره شود خارج از طریقت ماست